

والتاسس نزول میکردند و رسول صلی الله علیه و سلم میفرمود که راه  
 بر نایب من بگردید که وی ما مورست تا بیان موضوع رسید که گفتون  
 مسجد است و از امگاه اشتران بود بلکه دویمیم که نام یکی سبیل بود  
 و نام دیگری سبیل نایب آنجا جوک زده بعد از آن سبوی رحمت و رحمت  
 بگفت و بر خاست و باره رفت و رسول صلی الله علیه و سلم  
 چهار ویرا که آشته بود پس بجای که اول جوک زده بود نگاه کرد  
 و با نایب باز آمد و جوک زده و آرام گرفت رسول صلی الله علیه و سلم  
 فرود آمد و ابوالبخاری رضی الله عنه رحمت و بارش را نایب  
 خود برد نگاه استر ضای آن دویمیم کردند و از امگاه نایب ترا  
 مسجد ساختند و آورده اند که چون رسول صلی الله علیه و سلم  
 بدرینه در می آمد زمان و کودکان می گفتند **شده** طلع البدر  
 علینا من ثیبات الوداع و جب الشکر علینا ما دعا الله و اع  
 و بروایت النس رضی الله عنه کثیرکان از بنی البخاری بران آمدند  
 و در میزدند و می گفتند **شده** بخیر جوار من بنی البخاری با صدا  
 محمد بن چهار **شده** که **شده** که **شده** رضی الله عنه

گفته است که من دو ستر بن فرزند ان بودم پیش پدر خود  
 چینی این احطاب و شش عم خود ابو اسیر بن اخطب سر نشان  
 رفتند می که مرا برنده آشتهندی و تعلقت نمودند می آن روز  
 که خبر آمد که رسول صلی الله علیه و سلم در قبا فرود آمد پدرم من  
 سرد و باید اد نگاه که هنوز با یک بود بدیدن وی رفتند و  
 باز نگشتند مگر وقت غروب آفتاب که می آمدند مانده بودند  
 و اندر یکدیگر آمدیم بر فتنه پیش ایشان بعبادت مهور باز  
 دویدم هم یکدیگر ام بین التفات نکردند از غایت اندوهی که  
 داشتند شنیدم که عم من باید من میگفت که این اوست پدر  
 گفت آری و الله عم من گفت نوعی شناسمی او را و اثبات  
 وی میکنی گفت آری و الله پس گفت در دل تو چیست پدر  
 گفت دشمنی وی تا با شسم **شده** که عماره این  
 خزیه گوید که میان اوس و خزرج کسی نبود که **شده** را اصلی  
 علیه و سلم وصف کنند تر باست از ابو عماره با بود و خالطت  
 میکرد و از نشان صفت وی می پرسید صفات رسول صلی الله

گفته است که